

## طرفه معجونی است آدمیزاد

چند شب پیش به اتفاق پسر، فیلم «درون طوفان»، Into the Storm، ساخته استوان کوال را دیدم؛ حدوداً ۲ سال پیش هم آنرا بر پرده سینما دیده بودم، این بار بیشتر تحت تأثیر قرار گرفتم. فیلم، روایت گر گردباد تندی است که در یکی از شهرهای ایالت اوکلاهاما می‌وزد و درخت و خودرو و خانه و انسان و هواپیما و ... را در خود فرو می‌بلعد و به آسمان پرتاب می‌کند؛ گردبادی که پیش از این سابقه و نظیری نداشته و نه تنها شهروندان، بلکه مسئولان هواشناسی را هم حیران و شگفت‌زده کرده است.

دیالوگ‌های دختر و پسر که به یکدیگر علاقه‌مندند و به سبب وقوع گردباد در آستانه خفگی و مرگ قرار گرفته‌اند، همچنین تلاش متهورانه پدر پسر برای نجات این دو نوجوان، پدری که مدیر مدرسه است و افزون بر پسرش، دل‌نگران جان دانش‌آموزان مدرسه خود نیز هست که از قضا، همزمان با شروع گردباد، جشن فارغ‌التحصیلی‌شان در حال برگزاری است، از بخش‌های جذاب و عبرت‌آموز «درون طوفان» محسوب می‌شوند.

پس از اتمام فیلم، به ناتوانی انسان در برابر قدرت و عظمت و صلابت طبیعت می‌اندیشیدم، به اینکه، کاملاً متصور است انسان به طرفه العین و آنی از جای برکنده شود و دیگر در میان نباشد. چندی پیش که رمان «پیرمرد و دریا»، نوشته ارنست همینگوی را می‌خواندم، صحنه‌های نبرد نابرابر میان سانتیاگو، ماهی‌گیر کوبایی و کوسه‌ها و امواج پرتلاطم دریا نیز مرا دچار این افکار کرد.

برخی از اوقات، انواع اشتغالات روزمره و گرفتاری‌های شغلی و گشت‌زدن و چرخیدن در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها و دل‌مشغول حرف و حدیث خلاق و تشویق‌ها و تحفیف‌ها و ذمّ و مدح‌شان شدن، پرده‌ای پیش چشمان می‌کشد و مانع از این مهم می‌گردد که نحیف و رنجور و شکننده و ضعیف بودن خود را به عیان ببینیم و به یاد آوریم که چند صباحی بیشتر بر روی این کره خاکی نمی‌مانیم و نمی‌پائیم.

سپهری در نامه‌ای به دوستش می‌نویسد: «آدم چه دیر می‌فهمد، من چه دیر فهمیدم که انسان یعنی عجالاً». بصیرت عمیقی در این سخن موج می‌زند؛ موانع بسیاری در کارند تا در عمق جان دریابیم که در برابر هستی و انواع ناملايمات و حوادث غیر مترقبه‌ای که در کمین‌اند، بسان پرّ کاهی در مصاف تندبادیم و هیچ ضمانتی برای دوام و بقای بیشتر در میان نیست.

علی بن ابی طالب (ع) در سخنان خود آورده است: «من خداوند را در فسخ عزایم و نقض همم شناختم». نکته نغز و پر مغزی است؛ عزم‌ها و اراده‌ها و برنامه‌هایی که به رعم تلاش و جدّ و جهد فراوان، به سبب علل و عوامل غیرقابل پیش‌بینی و خارج از حوزه اختیار، در هم می‌شکنند، مؤید ضعف‌های امحاء‌نشده بشر دوپا بر روی این کره خاکی است.

«گاه زخمی که به پا داشته ام / زیر و بم‌های زمین را به من آموخته است / گاه در بستر بیماری من، حجم گل چند برابر شده است». عموم انسان‌ها، تا پایشان زخم نشود و رنجور نگردند، هنگام قدم زدن و راه‌رفتن، متوجه زیر و بم و سفتی و نرمی زمین زیرپای خود نمی‌گردند؛ تا در بستر بیماری نیفتند و ضعیف نشوند، از خود و خودمحوری فاصله نمی‌گیرند و فی‌المثل نمی‌توانند زیبایی و طراوت و لطافت گل را ببینند و بچشند.

طرفه معجونی است آدمیزاد! دوست ندارد ضعف‌هایش به او یادآوری شود؛ در عین حال، هر زمان، از قضای روزگار به سبب بروز بیماری و ناتوانی جسمی و یا حوادث غیر مترقبه با آنها مواجه می‌گردد، چاره‌ای جز تسلیم و پذیرش و وفق‌دادن خود با شرایط جدید ندارد. اندیشیدن به وضعیت تراژیک انسانی، وضعیتی که قرار نیست از میان رخت بریندد و ناپدید گردد، در پذیرش بهتر و ملموس‌تر آنچه پیش روست و روزی محقق خواهد شد و بسان آواری بر سر خراب خواهد گشت، به واقعیت نزدیک تر است ...